

ماجرای پایان پذیر سعدی

کرده است. بخش اول با عنوان «سعدی آخرالزمان»، سعی دارد تا در تحقیقات انجام شده درباره زندگی سعدی تردید و تشکیک ایجاد کند؛ تردید درباره زندگی پرمز و راز سعدی، عمر دراز نزدیک به یکصد و بیست و یا یکصد و پنجاه ساله شاعر، تردید در سفرهای سی و اند ساله ای که امکان حضور شاعر را علاوه بر بغداد، در شام، حجاز، دمشق، کاشغر، هند و... از ذهن دور می سازد، شک در زبان نه چندان فصیح سعدی در عرصه اشعار عربی، وجود هزلیات، مضاحک و خبیثات در نسخ کهن از کلیات شیخ و... بخش دوم با عنوان «مگر این پنج روزه» که در حقیقت اساس کتاب را تشکیل می دهد و مطالب نسبتاً مفصل قسمت نخست، تمهیدی برای نتیجه گیری نویسنده در این بخش به شمار می رود، به بررسی سه موضوع می پردازد:

الف) گلستان و بوستان

پورپیراز در این بحث با استنادهای متعدد به بررسی و مقایسه محتوایی این دو اثر برجسته شیخ شیراز پرداخته، ضمن تردید در ابیاتی که در مقدمه این دو اثر به سال تألیف این دو کتاب اشاره دارد و با استناد به بختگی و کمال بوستان، تألیف گلستان را - برخلاف نظر مشهور - مقدم بر بوستان می داند.

ب) مقدمه گلستان

عصاره سخن پورپیراز در مقدمه گلستان و نتیجه ای که از تحلیل مبتنی بر بحثهای پیشین آن ارائه می کند، خلاصه شده است و چه بسا

بدون شک ماجرای شیخ شیراز نیز مانند خواجه شیراز، ماجرای پایان ناپذیری است. علاوه بر منابعی قدیمی چون سفرنامه ابن بطوطه، تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی، فتوحات الانس جامی، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و... از اولین تحقیقات مبتنی بر شیوه علمی در دوره اخیر که از نخستین چاپ آثار فارسی و عربی سعدی در کلکته (۱۷۹۱-۱۷۹۵م) به تصحیح هرینگتن آغاز می شود تا امروز، تألیفها، مقاله ها و رساله های متعددی درباره زندگی و آثار سعدی به نگارش درآمده است.

محمدعلی فروغی، حبیب یغمایی، عباس اقبال، احمد بهمنیار، فروزانفر، همایی، رشید یاسمی، سعید نفیسی، علی دشتی، مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، تحسین یازیجی، ترجانی زاده،... و به ویژه غلامحسین یوسفی هر کدام به سهم خود در کارنامه سعدی پژوهی آثاری از خود برجا گذاشته اند.

از جمله تألیفات اخیر درباره سعدی، کتاب مگر این پنج روزه از ناصر پورپیراز است. شاید بتوان این اثر را از متهورانه ترین تألیفات در سعدی پژوهی شمرد. اما به نظر می رسد همین تهور و شتابزدگی در اظهار نظر، پای نویسنده را از دایره احتیاط بیرون رانده باشد. قضاوت درباره این موضوع را به پایان این نوشته و به خوانندگان این نوشتار واگذار می کنیم.

*

نویسنده پس از ارائه تأویلی از بیت:
هر کس به زمان خویشتن بود

من سعدی آخرالزمانم

مطالب خود را بدون فصل بندی کتاب - ذیل دو عنوان مطرح

• مگر این پنج روزه

مجله علمی و فلسفی

• انتشارات کارنگ، چاپ دوم، ۱۳۷۷

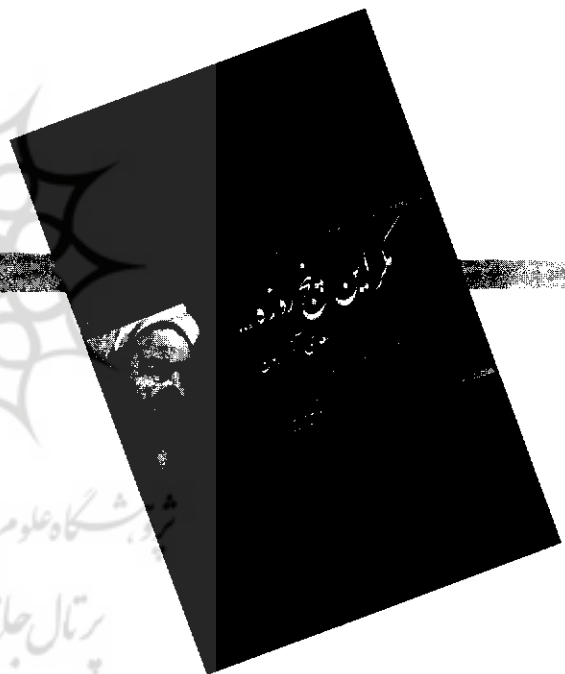
حالی که من این حکایت بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که: الکریم اذا وعد وفی. فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حُسن معاشرت و آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گل بستان هنوز بقیتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد.^۲

ج (سعدی و دیگران

نویسنده در این بخش با استناد به برخی اختلاف نسخه‌ها و یا حضور و حذف برخی ملحقات در نسخه دوشنبه و نسخه بیستون، سعدی را در محور پاره نخست زندگی خویش کامیاب ندانسته است.^۳ عدم ذکری از سعدی و شعر وی در کتابی چون **تاریخ و صاف** که مؤلف آن هموطن و معاصر شیخ شیراز بوده است، مستند دیگری است که نویسنده از آن در تأیید زندگی دوگانه سعدی بهره برده است.

نتیجه سخن اینکه، مؤلف از سایه روشن حضور هزلیات، مضاحک و خبیثات در نسخه‌های کهن، تردید در سفرهای سعدی آن هم در زمانی که شیراز از امن‌ترین نقاط روزگار مغول زده قرن هفتم بوده، ضعف فصاحت سعدی در اشعار عربی، تقدم تألیف **گلستان** بر **بوستان** و بالاخره مقدمه خواندنی و قابل تأمل **گلستان** چنین نتیجه می‌گیرد که:

سعدی دو دوره زندگی داشته است: دوره اول، دوره لهو و لعب و سرودن هزلیات و... و دوره دوم که پس از سالیانی خاموشی، با



جرقه اصلی سخنانش را که در حد کتابی به درازا انجامیده، از تأمل در همین مقدمه گرفته باشد. این مقدمه را بارها خوانده‌ایم، بخشی از آن را بار دیگر نیز بخوانیم:

«یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌سقتم و این بیتها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی

چون نگه می‌کنم نماند بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روز دریایی

خجل آن کس که رفت و کار نساخت

کوس رحلت زدند و بار نساخت

...

کمک از طرح سفرهایی ساختگی و ادعای دوری از فارس بدان وارد شده، دوره پاک و ظهور «سعدی دیگر» است؛ سعدی مؤلف بوستان حکمت آمیز و گلستان عبرت آموز.

بدون هیچ مبالغه‌ای و به دور از شیوه تمجید قبل از تقبیح مؤلف و اثر، باید اعتراف کرد که تأمل و دقت و وسواس پورپیرار در پژوهشهای انجام شده درباره سعدی ستودنی است. اما این نکته بدیهی است که در سخنان ایشان نیز جایی برای تأمل و تردید وجود دارد:

۱- «هرکس به زمان خویشتن بود

من سعدی آخرالزمانم»
این بیت، نقش مهمی در شکل‌گیری رساله پورپیرار داشته است، به گونه‌ای که در مقدمه، از وسوسه تغییر نام کتاب به «سعدی آخرالزمان»، به جای «مگر این پنج روزه» یاد کرده است. تعبیر پورپیرار از این بیت تعجب آور است:

«شاید می‌خواهد بگوید: شاعران دیگر در زمان خویش شناخته شده‌اند و من در آخرالزمان شناخته خواهم شد.»^۲

لاهد آخرالزمان، همین روزگار حاضر است و نویسنده کتاب، در این دوره درصدد شناساندن سعدی برآمده است! آیا نویسنده به جای اینکه با توجه به معنی بیت، به رساله خود سمت و سو بخشد، بیت را هم سو با خط و سیر رساله خود معنی نکرده است؟

به نظر نگارنده، آخرالزمان تعبیری است که هرکس - شاعر و غیرشاعر - عصر خود را بدان بازخوانده است. مگر همین امروز نیز، گاه و بی‌گاه، عصر خود را دوره آخرالزمان نمی‌خوانیم؟ به شواهدی شعری از پیش و پس عصر سعدی توجه کنید:

- دان که وقتی قحط نان بود اندران اول قرون

بین که اکنون، قحط دین است اندرین آخر زمان

(سنایی)^۵

- قحط و فاست در بُنه آخرالزمان

هان ای حکیم پرده عزلت بساز هان...

خاقانی از زمانه به فضل تو در گریخت

او را امان ده از خطر آخرالزمان

(خاقانی)^۶

- خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت

(حافظ)^۷

- ای خواجه صاحب قدم گر رفتم اینک آمدم

تا من درین آخر زمان حال تو گویم برملا

(مولوی)^۸

- نیست در آخر زمان فریادرس

جز صلاح الدین، صلاح الدین و بس

(مولوی)^۹

- گوش دار ای بُت که از زلف گریبانگیر خود

فتنه‌ها در دامن آخر زمان پیوسته‌ای

(اوحدی مراغه‌ای)^{۱۰}

و بیت با توجه به شواهد ذکر شده می‌تواند چنین شود:

هرکس در روزگار خود شهرتی یافت و در این عصر، این منم که
شهره روزگار خود هستم؛ به بیان دیگر، شهرت این عصر از آن سعدی

است.

۲- هزلیات، مضاحک، خبیثات

مؤلف با نقل اظهار نظر سعدی پژوهان درباره این بخش از کلیات شاعر، چنین استنباط می‌کند که این بخش از سروده‌ها، گفته‌های جوانی و دوره شباب و نبوغ و بی‌خودی شاعر در شیراز است که نبوغ خویش را در محفل آرای مجالس شبانه شیراز می‌آزموده است. نویسنده از این نظر در تقویت طرح اصلی کتاب یعنی تأیید دو دوره زندگی شیخ شیراز و خاموشی در دوره‌ای طولانی از عمر و ظهور سعدی با چهره‌ای نو و مثبت بهره جسته است. اما آیا هنرنمایی سعدی در دو شکل نظم و نثر و هنرنمایی در همه قالبها و موضوعات شعری سبب نشده تا سعدی خوش قریحه در این وادی نیز خود را بیازماید و طبع‌نمایی کند و خود را پادشاه به حق مُلک سخن بخواند؟ سعدی خود در آغاز باب پنجم از بوستان (باب رضا) به نکته جالبی اشاره دارد که مؤید نظر نگارنده است:

شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می‌افروختم

پراکنده‌گویی حدیثم شنید

جز احسنت گفتن طریقی ندید

هم از خبث نوعی در آن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد



که فکرش بلیغ است و رایش بلند

در این شیوه زهد و طامات و پند

نه در خشت و کویال و گرز گران

که آن شیوه ختم است بر دیگران

ندانند که ما را سر جنگ نیست

وگر نه مجال سخن تنگ نیست

بیا تا در این شیوه چالش کنیم

سر خصم را سنگ، بالمش کنیم...^{۱۱}

مجیرالدین بیلقانی در بیتی از دیوان خود به نکته بسیار جالبی اشاره

کرده که با بحث ما مرتبط است. به این بیت او توجه و در آن تأمل کنید:

هر که در قدح کم ز مدح آید

لقبش کامل البیان نهند^{۱۲}

۳- سعدی و زبان عربی

نویسنده با استناد به سخنان دکتر حسین علی محفوظ و استشهداد به برخی اشعار عربی سعدی، ضعف شاعر را در سرودن شعر به زبان عربی بر ملا می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که «سعدی از شیراز هجرت نکرده، شاگرد هیچ نظامیه و مستنصریه‌ای نبوده، با زبان عرب آنس و الفتی نداشته و...»^{۱۳} این استنباط و استنتاج را می‌توان با این سؤال به مخاطره انداخت:

آیا ضعف سعدی در سرودن شعر عربی می‌تواند الزاماً به معنی ضعف سعدی در دانستن زبان عربی باشد؟ ممکن نیست سعدی با وجود سیر در کشورهای عربی و فراگرفتن ظرایف آن زبان، در سرودن شعر که خود موضوعی غیر از فراگیری زبان است، چندان توانا نباشد؟

۴- شهرها و مکانهایی که سعدی از آنها نام برده است

جای تردید نیست که سعدی در بسیاری از موارد به اقتضای قافیه و سجع، نام برخی از شهرها را یاد کرده است. هر چند اکثراً به نام شهر و پرهیز از توصیف دقیق اماکن در آثار سعدی، ظاهراً به نفع دیدگاه پورپیراز است، اما توجه به این نکته ضروری است که شاید مقایسه شیوه توصیف مکانها در آثار سعدی، با توصیفات دقیق امثال ابن بطوطه چندان درست نباشد؛ چرا که هیچ مکانی در آثار سعدی به درستی توصیف نشده است، حتی شیراز.

۵- اشاره‌های بوستان به سفرهای شاعر

از آنجا که سعدی ادعا می‌کند پس از بازگشت از سفرهای خود، بوستان را به تحفه برای اهل فارس آورده است، تأمل در این کتاب برای یافتن شواهد دیگر جالب توجه است:

۱- اولین و صریح‌ترین اشاره سعدی «در سبب نظم کتاب» اوست. این قسمت مشهورتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

در اقصای گیتی بگشتم بسی

به سر بردم ایام با هر کسی

تمتع به هر گوشه‌ای یافتم

ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

چو پاکان شیراز، پاکی نهاد

ندیدم، که رحمت بر این خاک بادا!

تولای مردان این پاک بوم

برانگیختم خاطر از شام و روم...^{۱۴}

۲- دومین اشاره از باب چهارم - تواضع - است:

ز دعوی پُری زان تهی می‌روی

تهی آی تا پُر معانی شوی

ز هستی در آفاق سعدی صفت

تهی گرد و باز آی پر معرفت

۳- سومین اشاره در پایان همین باب به چشم می‌خورد:

الا ای که بر خاک ما بگذری

به جان عزیزان که یادآوری

که گر خاک شد سعدی، او را چه غم

که در زندگی خاک بوده است هم

به بیچارگی تن فرا خاک داد

و گر گرد عالم برآمد چو بار

بسی بر نیامد که خاکش خورد

دگر باره بادش به عالم برد^{۱۵}

۴-۵- در پایان باب قناعت، به اشاره چهارم برمی‌خوریم:

بزرگان چو خور در حجاب اوفتند

حسودان چو اخگر در آب اوفتند

برون آید از زیر ابر آفتاب

به تدریج و اخگر بمیرد در آب

ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست

که ممکن بود کآب حیوان در اوست

نه گیتی پس از جنبش آرام یافت

نه سعدی سفر کرد تا کام یافت؟^{۱۷}

۵-۵- اشاره پنجم که جای تأمل بیشتری دارد، در باب هفتم - در عالم تربیت - بوستان است.

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟

نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

به خردی بخورد از بزرگان قفا

خدا دادش اندر بزرگی صفا^{۱۸}

شاید خوانندگان در نگاه اول، از تعبیر «نه هامون نوشت و نه دریا شکافت» چنین استنباط کنند که سعدی بالاخره در اینجا راز خود را - به زعم پورپیراز - بر ملا و افشا کرده است و خود اقرار کرده که هیچ صحرا و دریایی را ندیده است. اما معنی دو بیت این است که علت کامیابی و مراد یافتن سعدی، صرف سفرهای وی نبوده، بلکه از تأثیر تربیت در کودکی، به بزرگی دست یافته است.

۶- تقدم و تأخر تألیف بوستان

دیگر موضوعی که مؤلف کتاب بدان پرداخته، موضوع تقدم تألیف گلستان بر بوستان است. مؤلف با مقایسه زبان، احساس، عشق و اندیشه در دو کتاب بوستان و گلستان، پختگی و کمال بوستان را دلیلی بر تقدم تألیف گلستان می‌داند. بدیهی است که پورپیراز در این نظر، پیش از هر چیز به ابیات زیر که هر کدام به تاریخ تألیف بوستان و گلستان اشاره دارد، به دیده تردید نگریسته است:

ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج

که پر دُر شد این نامبردار گنج^{۱۹}

در این مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود^{۲۰}

نگارنده در بررسی این دیدگاه پورپیراز، از سه منظر به موضوع نگریسته است:

۱-۶- ذکر ممدوح در دواثر بوستان و گلستان

چهره ابوبکرین سعدین زنگی در گلستان، بسیار آشناتر و محبوب‌تر و همچنین اقبال و توجه وی به سعدی در این اثر مشهودتر به نظر می‌رسد. برای تردید در دیدگاه پورپیراز به شواهدی از این دو اثر توجه کنید:

بویکرین سعد در بوستان

چهره بویکرین سعد و مدح او، چهره فراواقعی و مبالغه‌آمیز نیست؛ حاکی است که هر جا سعدی از او یاد کرده به واسطه دادگستری و عدل‌پروری وی بوده است و رنگی از آشنایی دیرین شاعر با او به چشم نمی‌خورد:

مرا طبع از این نوع خواهان نبود

سر مدحت پادشاهان نبود

ولی نظم کردم به نام فلان

مگر باز گویند صاحب‌دلان

که سعدی که گوی بلاغت ربود

در ایام بویکرین سعد بود...

اگر خوش بخشید ملک بر سر بر

نپندارم آسوده خُسبند فقیر

و گر زنده دارد شب دیر تاز

بخسبند مردم به آرام و ناز

بحمدالله این سیرت و راه راست

اتابک ابوبکرین سعد راست^{۲۱}

نیز در وصف برادر دادگر از «حکایت برادران ظالم و عادل و

عاقبت ایشان» گفته است:

خزاین تهی کرد و پر کرد جیش

چنان کز خلایق به هنگام عیش

بر آمد همی بانگ شادی چو رعد

چو شیراز در عهد بویکر سعد...^{۲۲}

و ذیل «حکایت حاتم طائی» می‌سراید:

چو حاتم به آزاد مردی دگر

ز دوران گیتی نیاید، مگر

ابوبکر سعد آن که دست نوال

نهد همتش بر دهان سؤال

رعیت پناها دلت شاد باد

به سعیت مسلمانی آباد باد...^{۳۳}

همچنین حکایتی در احسان را چنین به پایان می‌رساند که:

حدیث درست آخر از مصطفاست

که بخشایش و خیر دفع بلاست

عدو را نبینی در این بقعه پای

که بویکر سعدست کشور خدای

بگیر ای جهانی به روی تو شاد

جهانی، که شادی به روی تو باد

کس از کس به دور تو باری نبرد

گلی در چمن جور خاری نبرد...^{۲۴}

بویکرین سعد در گلستان

ذکر جمیل سعدی که در افواه افتاده است و... بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد، بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان و ناصر اهل ایمان و شاهنشاه معظم، اتابک اعظم، مظفرالدینا و الدین، بویکرین سعد زندگی، ظل الله تعالی فی أرضه، رَبِّ اَرْضِ عَنه و اَرْضِه به عین عنایت نظر کرده...

اللهم متع المسلمین بطول حیاته و ضاعف ثواب جمیل حسناته و ارفع درجه اودانه و ولاته و دمر علی اعدائه و شناته بماتلی فی القرآن من آیاته، اللهم اَمِنْ بِلده و احفظ ولده.

لَقَدْ سَعِدَ الدُّنْيَا بِه دَامَ سَعْدُه

وَأَيَّدَه المولى بِالوِيَةِ النَّصْر^{۲۵}

۶-۲- شهرت سعدی در گلستان

شهرت سعدی و صیت سخنش که از آن در گلستان یاد کرده است می‌تواند گواه دیگری بر تأخر تألیف این کتاب بر بوستان باشد: «ذکر جمیل سعدی که در افواه افتاده است و صیت سخنش که در بسط [زمین] منتشر گشته و قصب الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند و رقعه منشآتش که چون کاغذ زر می‌برند...»

ز آنکه که تو را بر من مسکین نظر است

آثارم از آفتاب مشهورتر است

گر خود همه عیبا بدین بنده درست

هر عیب که سلطان بیسندد هنرست»^{۲۶}

آیا این شهرت، با دیدگاه پورپیرار مبنی بر تألیف گلستان به عنوان

اولین اثر سعدی در دوره دوم زندگی وی سازگار است؟

۶-۳- شیوه نثر سعدی در گلستان

دیگر ایراد مؤلف آن است که چگونه می‌توان پذیرفت که گلستان پس از بوستان تألیف شده باشد، در حالی که این کتاب از هر نظر فرود بوستان قرار دارد؟ نویسنده به عنوان مثال از مقایسه عشق در این دو اثر بهره می‌جوید؛ عشقی متکامل و معنوی در بوستان با عشقی سطحی و بازاری در گلستان. این سخن - در نگاه نخست - معقول و منطقی است. اما آیا موضوع، ساختار، هدف و شیوه طرح مطالب این دو کتاب یکی است تا ضمن مقایسه، اوج و فرود و خوب و بد این دو اثر را مشخص کنیم؟ به طور مثال مقایسه هفت اورنگ جامی با بهارستان وی، مقایسه‌ای درست و به دور از خطاست؟

نکته‌ای خواندنی در پایان گلستان شیخ به چشم می‌خورد که بیانگر شیوه سعدی در نگارش این کتاب است:

«غالب گفتار سعدی طرب‌انگیزست و طیبیت‌آمیز... و بر رای روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است پوشیده نماند که در موعظه‌های شافی را در سلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند...»^{۲۷}

۷- مقدمه گلستان

این بخش از گلستان در کتاب پورپیرار، مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. ما در یکی دو بخش اخیر از همین مقدمه برای ایجاد تردید در تردیدهای مؤلف بهره برده‌ایم، در این بخش نیز از همین مقدمه بهره‌ها خواهیم برد:

۱-۷. از صفحه ۵۲ تا سطر دوم صفحه ۵۴ گلستان مصحح مرحوم یوسفی، در نسخه اساس نیست؛ یعنی درست همانجا که پورپیرار از آن در طرح کتاب خود استفاده کرده است.

۲-۷. از گفته سعدی که «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و... تا یکی از دوستان که در کجاوه...»، بر نمی‌آید که سی سال سفرهای به قول پورپیرار مجعول سعدی را در بر بگیرد، یعنی به نظر می‌رسد شاعر برای مدت کوتاهی خاموشی و عزلت گزیده است.

۳-۷. سکوت و خاموشی ذکر شده سعدی از روی عزلت است نه به قصد پنهان کردن شخصیت دوران جوانی شاعر. «بعد از تأمل این معنی مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشیمن و دامن از صحبت فراهم چینم...» «کسی از متعلقان منش برحسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بقیت عمر معتکف



مقدمه گلستان دعوت می‌کنم. به نظر می‌رسد که دوست به رسم قدیم از در آمده شاعر با آن دوستی که با او در بوستان بیتوته کرده، دو تن هستند، نه یک نفر. و جالب است که شرح بیتوته سعدی در حکم «سبب تألیف گلستان» به‌شمار می‌رود؛ همان رسمی که نه تنها سعدی در بوستان، نظامی در خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و...، خواجه نظام‌الملک در سیاستنامه، عنصرالمعالی در قابوسنامه و... همگی رعایت کرده‌اند.

سخن را با آرزوی توفیق نویسنده و همه سعدی‌پژوهان به پایان می‌برم.

پانوشتها:

1- J. H. Harrington.

۲- مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی: گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران، فروردین ماه ۱۳۷۷ ه. ش، صص ۵۲-۵۴.

۳- ناصر پورپیرا: مگر این پنج روزه، صص ۲۵۸-۲۵۹.

۴- همانجا، ص ۱۰.

۵- ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۱۳.

۶- افضل‌الدین بدیل‌بن علی خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۳، صص ۳۰۸ و ۳۱۱.

۷- شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، بهار ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۱۳۹.

۸- جلال‌الدین محمد مولوی، کلیات شمس تبریزی، چاپ دوازدهم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۰.

۹- همانجا، ص ۴۷۷.

۱۰- اوحدالدین مراغه‌ای، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۶۵.

۱۱- مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی: بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران، مرداد ۱۳۶۸، ص ۱۳۶.

۱۲- مجیرالدین بیلقانی، دیوان، تصحیح و تعلیق دکتر محمدآبادی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۸، ص ۳۰۸.

۱۳- ناصر پورپیرا: مگر این پنج روزه، ص ۵۷.

۱۴- بوستان سعدی، ص ۳۷.

۱۵- همانجا، ص ۱۲۸.

۱۶- همانجا، ص ۱۳۵.

۱۷- همانجا، ص ۱۵۲.

۱۸- همانجا، ص ۱۶۵.

۱۹- همانجا، ص ۳۷.

۲۰- گلستان سعدی، ص ۵۷.

۲۱- بوستان سعدی، ص ۳۸.

۲۲- همانجا، ص ۶۰.

۲۳- همانجا، ص ۹۲.

۲۴- همانجا، ص ۹۷.

۲۵- گلستان سعدی، ص ۵۱.

۲۶- همانجا، همان صفحه.

۲۷- همانجا، ص ۱۹۱.

۲۸- همانجا، صص ۵۲-۵۳.

۲۹- بوستان سعدی، ص ۱۵۶.

۳۰- گلستان سعدی، ص ۵۸.

نشینند و خاموشی گزینند...»^{۲۸}

این نکته در باب هفتم بوستان نیز در ذکر فواید خاموشی، ذیل «حکایت عضد و مرغان خوش آواز» مورد تأکید سعدی قرار گرفته است: ندارد کسی با تو ناگفته کار

ولیکن چون گفתי دلیلش بیار

چو سعدی که چندی زبان بسته بود

ز طعن زبان آوران رسته بود

کسی گیرد آرام دل در کنار

که از صحبت خلق گیرد کنار^{۲۹}

بسیار جالب است که حکایت نخست باب چهارم گلستان [در فواید خاموشی] را همین جانقل کنیم: «یکی را از دوستان گفتم: امتناع سخن گفتنم به علت آن اختیار افتاده است [که] غالب اوقات در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمی‌آید. گفت: دشمن آن به که نیکی نبیند...»^{۳۰}

۴-۷- چگونه ممکن است دوستی که در کجاوه انیس و در حجره جلیس سعدی است از سکوت سی ساله (۱) یا چندین ساله سعدی، آن هم به قصد پنهان کردن پیشینه نه چندان مطلوبش، بی‌خبر باشد؟

۵-۷- نویسنده محترم مگر این پنج روزه، دوست انیس در کجاوه و جلیس در حجره را همان دوستی دانسته که سعدی را با وی به بوستان و جلیس میبست افتاده بوده است. از این رو شکستن خاموشی سعدی را با این بیتوته در بوستان پیوند زده و خاطر بازآمدن بامدادان و دامنی گل و ریحان و سنبل و ضیمران چیدن این دوست را بهانه‌ای برای تألیف گلستان - پس از شکستن عهد سکوت - فرض کرده است و از این نکته چنین نتیجه گرفته که گلستان قبل از بوستان تألیف شده است.

آقای پورپیرا و خوانندگان محترم این نوشته را به مطالعه مجدد